



محمود نظام دوست در کودکی انقلاب را درک کرد
و در نوجوانی پا به جبهه گذاشت

خبر شهادت را به خودم دادند

۵۰۴



عکس: نفیسه فرخی / شهرآرا

مجله شهید بهشتی برای بابک گوهرزاده
هنوز رنگ و بوی دهه ۶۰ را دارد
خانه مان زمین فوتبال بود

۶



اهالی کوچه یاران ۲۲
از خانه نیمه ساز و دردسرهایش گلایه دارند
خوابگاه کارتن خواب‌ها

۲

بانوی خیر مجله بهشتی یک مادر را
از تصمیم نادرستش منصرف کرد
به استقبال یک تولد

۷



اهالی کوچه یاران ۲۲
از خانه نیمه ساز و دردسرهایش گلایه دارند

خوابگاه کارتن خواب‌ها

سمیرا منشادی انبش کوچه یاران ۲۲، خانه‌ای متروکه و نیمه ساز دیده می‌شود. نمای خانه آجری است و دود سیاهی که روی نمای خانه ماسیده، نشان می‌دهد ساکنی ندارد و رها شده است. اهالی کوچه می‌گویند سیاهی روی دیوار به خاطر آتش گرفتن‌های مکرر است. ظاهر خانه از دردسرهای بسیاری که برای اهالی ایجاد شده، حکایت دارد. آجرهای بخشی از دیوار ریخته است. به راحتی می‌توان انبوه زباله‌هایی را که در این ملک رها شده است، با چشم دید. اهالی محله و همسایه‌های این ملک بارها با ۱۳۷ تماس گرفته‌اند و از رفت و آمد کارتن خواب‌ها، معتادان و ضایعاتی که در این خانه دپوشده است، گلایه کرده‌اند. علاوه بر این وجود حیوانات موذی هم امان اهالی را بریده است.



● محلی برای دیوی ضایعات

رضاشیدایی دوسالی است کسب و کارش را رویه روی همین خانه شروع کرده و حدود بیست سال است که در محدوده معبر یاران کاسب است. او می‌گوید: از روزی که یادم می‌آید، این ملک به همین شکل نیمه ساز رها شده و محل امنی برای زندگی کارتن خواب‌ها و معتادان بوده است. او درباره ضایعاتی که در این خانه جمع شده است، این طور می‌گوید: اینجا محلی برای دیو و خرید و فروش ضایعاتی هاشده است. معتادان ضایعات را آتش می‌زنند که خودش را گرم کنند اما گاهی خانه را هم آتش می‌زنند. شیدایی ادامه می‌دهد: همین هفته گذشته، برای چندمین بار این ملک آتش گرفت و آتش نشانی برای خاموش کردنش آمد. این آتش سوزی‌ها برای ملک‌های اطراف هم می‌تواند خطر ایجاد کند.

● رفع موقت مشکل

یکی دیگر از اهالی محله که سال‌هاست در این کوچه سکونت دارد، وقتی صحبت از ملک مورد نظر می‌شود، با نا احوالی می‌گوید: اقدامی نمانده که درباره این ملک انجام نداده باشیم. بارها با کلانتری محله تماس گرفته‌ایم؛ آن‌ها برای بردن معتادان و مواد فروشان اقدام کرده‌اند. اما مدتی بعد گروهی جدید جایگزین شده‌اند.

سیحان ادامه می‌دهد: وجود معتادان و مواد فروش هادر این خانه سبب شده است نوجوانان و جوانان محله به مواد آلوده شوند. حتی از شهرداری خواسته‌ایم که برای آجر کردن دیوار اقدام کند، اما هیچ اقدامی برای آن انجام نشده است.

● بوی بد سوزاندن پلاستیک

خودش را ملانژاد معرفی می‌کند. حدود بیست سال است که خانه‌اش در کنار ملک رها شده قرار دارد. او می‌گوید: مالک خانه مشخص است. بارها برای او پیغام فرستاده‌ایم که خانه‌اش را تعیین تکلیف کند. اما او هیچ اقدامی انجام نمی‌دهد. هر بار درباره اتفاقاتی که در ملکش روی می‌دهد، به او خبر می‌دهیم و او هم می‌گوید به کلانتری شکایت کنید. ملانژاد ادامه می‌دهد: ما سرمایه‌گذاران بسیاری در محله داریم که می‌توانند این خانه را خریداری و تکمیل کنند. اما مالک قیمت بسیار غیر معقولی اعلام می‌کند؛ به همین دلیل این گونه نیمه رها شده است. او درباره معتادان و کارتن خواب‌ها و مزاحمت‌هایشان می‌گوید: هر روز بوی مواد مخدر و پلاستیک‌هایی که آتش می‌زنند، در کوچه می‌پیچد. کارتن خواب‌ها خانه را مرزبندی کرده‌اند و هر کسی جای خودش را دارد. اینجا حتی خانوادگی زندگی می‌کردند.

نه تنها ملانژاد که همه همسایه‌ها از مزاحمت‌های این خانه به ستوه آمده‌اند و از مسئولان می‌خواهند که به طور ویژه، مشکل این خانه را بررسی کنند.

● دیوارچینی تا ماه آینده

موضوع را با شهردار منطقه ۷ در میان می‌گذاریم. رضا داوری می‌گوید: با توجه به اینکه مالک مشخص است، ابتدا از طریق اداره نظارت بر ساخت و سازها به او برای رفع خطر اخطار داده می‌شود. داوری با بیان اینکه ظرف یک ماه آینده، مالک باید دیوار ریخته را مرمت کند، ادامه می‌دهد: در صورتی که ظرف مدت تعیین شده مالک، خطر را رفع نکند، با دستور قضایی شهرداری، اقدام به دیوارچینی می‌کنیم.

حوزه فنی و عمران، بیشترین درخواست شهروندان منطقه ۷

سمیرا منشادی هفته گذشته طبق قرار هر ماه، شهردار منطقه ۷ به همراه معاون فنی و اجرایی، معاون شهرسازی، رئیس اداره خدمات شهری و فضای سبز و مدیر روابط عمومی با حضور در مرکز ارتباط مردمی ۱۳۷، ۹۰ دقیقه به پرسش‌های مردم در حوزه‌های مختلف پاسخ دادند. در این ارتباط مستقیم و بدون واسطه رضا داوری به ۲۳ پرسش شهروندان پاسخ داد.



حوزه شهرسازی

۷ تماس مربوط به این حوزه برقرار شد و شهروندان از ساخت و ساز غیرمجاز در خیابان‌های شهیدحناپی ۱۶، شهیددایی ۵۶، امام‌رضای ۱۲، شهیدحناپی ۳، خیابان سحر، خلج ۱۴ و شعبانی ۴ گلایه‌مند بودند.

حوزه حمل‌ونقل و ترافیک

یک شهروند درخواست نصب سرعت‌گیر در شهرک ابوذر شهید غفاری ۱۰ مقابل مدارس را داشت.

حوزه خدمات شهری

نظافت و تعمیر سرویس‌های بهداشتی بوستان میرزا کوچک خان، نظافت سالن گوه‌رشاد، دیوارچینی زمین رها شده در نستر ۲۲، نظافت و رفت‌ووب خیابان شهیدامامی ۲۰ از درخواست‌های شهروندان در این حوزه بود.

تعداد پیام‌های مردمی

۲۳ تماس

حوزه فنی و عمران

۸ شهروند، درخواست‌های خود را در حوزه فنی و عمران مطرح کردند. درخواست مرمت پیاده‌روهای بولوار شهیداصلانی، بولوارکوشش تا هفده شهریور، حناپی ۱۶ و خیابان فدائیان اسلام، موضوع ۴ تماس بود. یک شهروند درخواست لکه‌گیری آسفالت در شهرک پردیس (شهید امامی ۲۰) را مطرح کرد. رفع خطر از جداول در خیابان پروین اعتصامی ۱۷ و پوشش کانال در نستر ۱۶ درخواست شهروند دیگری بود. همچنین درخواست احداث چاه جذبی در چمن ۷ و ایجاد زیرگذر در تقاطع حافظ را یکی از اهالی منطقه مطرح کرد.

حوزه فضای سبز

۳ شهروند درخواست هرس درختان در جمهوری ۱۰، شهیدساعی یک و شهیداصلانی ۶ را داشتند.

شهرآرامحله پیگیری می‌کند

شهرآرامحله درخواست دیوارچینی زمین رها شده در نستر ۲۲، نصب سرعت‌گیر در شهیدغفاری ۱۰ واقع در شهرک ابوذر، هرس درختان در شهیدساعی و جمهوری ۱۰ و شهیداصلانی ۶ را پیگیری خواهد کرد.

شما می‌توانید اخبار کوچه و خیابان خود را به شماره ۰۹۱۵۱۰۴۵۹۵۱ در پیام رسان ایتا بفرستید.



شما چه خبر

لذت زیارت دسته جمعی در محله امام رضا^(ع)

جمعی از بسیجیان پایگاه شهید نامجو مسجد حضرت محمد (ص) به زیارت امام رضا^(ع) مشرف شدند. در حاشیه این زیارت دسته جمعی، اعضا درباره مبانی دینی و اعتقادی، مسائل روز و راهکارهای روشنگری در جامعه گفت و گو کردند. زیارت های گروهی به ویژه با هدف همراهی سالمندان محله امام رضا^(ع) و ایجاد فضای معنوی، از برنامه های مستمر این پایگاه بسیج است.



مهارت گفت و گو، لازمه ازدواج

نجمه موسوی زاده | کلاس مشاور خانواده ویژه زوج های جوان در مجتمع فرهنگی، آموزشی و ورزشی یاس فاطمی واقع در محله شهید بهشتی با هدف افزایش آگاهی زوجین از شیوه های صحیح ارتباط، درک متقابل و حل اختلافات خانوادگی برگزار شد. در این کلاس سی زوج شرکت کرده بودند که به آن ها، موضوعاتی مانند مهارت گفت و گو، مدیریت هیجانات، شناخت تفاوت های فردی، احترام متقابل و راهکارهای تقویت رابطه زوجین به صورت کاربردی آموزش داده شد تا آن ها بتوانند زندگی مشترک آگاهانه تری را تجربه کنند.

نوای قرآن در مسجد حاج رضا قرصی

جلسه قرآن ویژه آقایان در مسجد حاج رضا قرصی واقع در نبش کوچه سرشور ۱۸ طبق دوشنبه های هر هفته برگزار شد. در این جلسه، شرکت کنندگان به روخوانی و روان خوانی کلام... مجید پرداختند و در ادامه درباره ترجمه و مفهوم آیات نیز توضیحاتی ارائه شد. از نکات شایان توجه این جلسه، حضور پررنگ نوجوانان محله سرشور و استقبال آنان از برنامه های قرآنی بود که نشان دهنده علاقه نسل جوان به انس با قرآن کریم است.

خداقوت به کارکنان و رئیس کلانتری فیاض بخش

اعضای شورای اجتماعی محلات امام رضا^(ع) و امام خمینی^(ره) با حضور در کلانتری فیاض بخش، با کارکنان این مجموعه دیدار کردند. در این دیدار از تلاش ها و زحمات کارکنان کلانتری در جریانات اخیر قدر دانی شد. اعضای شورای اجتماعی هر دو محله بر لزوم همکاری مؤثرتر با این کلانتری برای تأمین امنیت، کاهش آسیب های اجتماعی در محلات با هدف حفظ امنیت و آرامش محلات تأکید کردند.



آماده سازی برای آمدن بهار

آماده سازی بستر کاشت گل در قالب طرح استقبال از بهار در منطقه ۸ آغاز شد. کاشت بیش یک میلیون گل فصلی مدنظر است. این عملیات در میدان پرتو داد از جمله امام خمینی^(ره)، بسیج و سعدی و همچنین در بوستان های بزرگ و شاخص منطقه شامل کوهسنگی، کوهسار و جهان شهر در حال اجراست.

برق انداختن معابر منطقه ما

شست و شوی جداول ایستگاه های اتوبوس و تابلوهای ترافیکی در منطقه ۸ انجام شد. آب های سطحی ناشی از ذوب برف و مخلوط شدن آن با ذرات موجود در معابر می تواند باعث ایجاد گرد و غبار پس از خشک شدن، کاهش دید رانندگان، بروز مشکلات تنفسی شود که با اجرای این عملیات، این معضل تا حد زیادی برطرف خواهد شد.

مبارزه با آفات در بوستان ها

رئیس اداره فضای سبز شهرداری منطقه ۸ از اجرای عملیات یخ آب زمستانه در بوستان ها و فضای سبز این منطقه با هدف تقویت گونه های گیاهی و مبارزه با آفات خبر داد. سید محمود ثریایی گفت: این اقدام هم زمان با کاهش دما و فراهم شدن شرایط مناسب آب و هوایی در معابر اصلی و بوستان های منطقه انجام شده است.



شهر خبر



والیبال نشسته ویژه نوجوانان محله سرشور برگزار شد

نشاط در مسجد سهله

موسوی زاده | برنامه ورزشی والیبال نشسته ویژه نوجوانان محله سرشور در مسجد سهله برگزار شد. این ورزش جذاب با هدف به چالش کشیدن نوجوانان و همچنین به دلیل کمبود فضا به شکل نشسته برگزار شد. یکی از برنامه های این مسجد برای جذب نوجوانان، برگزاری برنامه های مفرح ورزشی و تفریحی از جمله شنا، والیبال، فوتبال، پینگ پنگ یا بازی های فکری و دسته جمعی است تا از این طریق علاوه بر افزایش روحیه شادابی و تخلیه انرژی نوجوانان، بتوان آن ها را با موضوعات دینی نیز آشنا کرد.



محمود نظام دوست در کودکی انقلاب را درک کرد
و در نوجوانی پا به جبهه گذاشت

خبر شهادت‌م را به خودم دادند



سمیرا منشادی | انقلاب اسلامی را پیش از خیابان، روی نیمکت مدرسه درک کرد. معلم کلاس چهارم دبستان بی آنکه بداند، درد دل یکی از شاگردانش جرقه‌ای روشن کرد که سال‌ها بعد، او را به متن حادثه‌ها کشاند.

محمود هنوز نوجوان بود که مشهد به جوش و خروش انقلاب افتاد و خیابان‌ها زبان اعتراض گشودند. او هم کنار مردم ایستاد. با شعارهایی که شبانه روی دیوارهای نشست و حضوری که در لحظه‌های حساس شهر معنا پیدا می‌کرد؛ از واقعه بیمارستان امام رضا^(ع) گرفته تا چهارراه استانداری. آن روزها، ایستادن خودش یک انتخاب بود و محمود انتخابش را کرده بود. پیروزی انقلاب، نقطه پایان نبود؛ آغاز راه بود. راه دفاع از سرزمینی که حالا باید حفظ می‌شد. سه نوبت عازم جبهه شد و دو بار بابتی مجروح برگشت؛ یادگارهایی از روزهایی که گلوله و ایمان، شانه به شانه هم پیش می‌رفتند.

روایت محمود نظام دوست که حالا پنجاه و شش ساله و ساکن محله کوشش است؛ قصه مردی است که زمانی از مرز مرگ عبور کرد، اما هر بار با تعهدی پررنگ‌تر برگشت؛ مردی که زندگی‌اش شهادی زنده بر تاریخ انقلاب و دفاع است حتی یک بار مجروح شد اما به اشتباه خبر شهادتش به خانه رسید.

روشنگری در کلاس

محمود آقا متولد تربت حیدریه است و از پنج سالگی همراه خانواده‌اش به مشهد آمده‌اند. او خاطرات رنگارنگی از دوران کودکی دارد. اما وقتی حرف از آشنایی‌اش با وقایع انقلاب می‌شود، خاطره آقای احمدی، معلم کلاس چهارم دبستان، پیش چشمانش جان می‌گیرد. انگار همین دیروز است و او پشت میز مدرسه نشسته و چشم به جمله‌ای دوخته که آقای احمدی با گچ سفید روی تخته نوشته است. اورشته کلام را این طور به دست می‌گیرد: آقای احمدی از اول سال جسته‌گریخته برایمان از مردی می‌گفت که او را آقا خطاب می‌کرد. ما بچه‌ها با آن سن و سال متوجه نمی‌شدیم که آقا چه کسی است، تا اینکه یک روز روی تخته با گچ سفید نوشت «خمینی‌ای امام»، به ما هم گفت این جمله را در دفترهایمان یادداشت کنیم. تأکید کرد که پیروزی نزدیک است و هر وقت صدای انقلاب را شنیدیم، این جمله را تکرار کنیم. نه فردای آن روز و نه تا آخر سال دیگر خبری از آقای احمدی خوش اخلاق و مهربان نشد. به جای او معلمی خشن و بداخلاق آمد و گاه و بی‌گاه محمود و سایر دانش‌آموزان را تکی می‌زد؛ حتی از بچه‌های کلاس مدام می‌پرسید که احمدی سر کلاس دیگر چه حرف‌هایی به شما زده است.

دیدبان شعارنویسی در محله

بعد از نیامدن آقای احمدی به کلاس، پسرهای محله که هم مدرسه‌ای محمود بودند به او پیشنهاد کردند در محله شعارنویسی کنند. آن پسرها که از محمود چندسالی بزرگ‌تر بودند، خواستند شب‌ها همراهشان برای شعارنویسی برود. کشیک بدهد و نقش دیده‌بان را داشته باشد. پسرهای شب‌ها به کوچه‌های محله می‌رفتند و بایک سطل رنگ، شعارهایی مانند «درد بر خمینی»، «تاشاه کفن نشود این وطن، وطن نشود»، «مرگ بر شاه» را روی دیوارهای نوشتند تا اینکه یک شب اتفاقی افتاد؛ در قسمتی از محله مان پرسنل ژاندارمری ساکن بودند. بچه‌ها داشتند شعار می‌نوشتند که سه تا از زنان همین پرسنل متوجه شدند. آن شب وقتی به کوچه‌شان رسیدیم، دنبالمان کردند. تا جایی که توان داشتیم، دویدیم. یکی از بچه‌ها گفت برویم خانه همسایه مان، بابای ابوالفضل، او مردی خیر و مؤمن بود. وقتی مادر آن حال دید، چیزی نپرسید و در حمام خانه‌اش پنهانمان کرد. آن سه زن در خانه‌ها را یکی یکی می‌زدند و دنبال بچه‌های گشتند. اما آقای همسایه کارش را بلد بود. او اظهار بی‌اطلاعی کرده و به زن‌ها گفته بود می‌توانند خانه را بگردند. همین جمله باعث می‌شود آن‌ها منصرف شوند و برگردند. پسرهای تا صبح در خانه بابای ابوالفضل ماندند. صبح که محمود به خانه رفت، دید مادرش از نگرانی تا صبح گریه و نذر و نیاز کرده که پسرش سالم به خانه برگردد.

شجاعت آقای عرفانی

محمود آقا برای اینکه کمک خرج خانه باشد، بعد از مدرسه نزدیک بازار رضا دست‌فروشی می‌کرد. در یکی از همین روزها که برای گرفتن لباس به آقای عرفانی در بازار رضا^(ع) مراجعه کرده بود، متوجه شد یکی از مشتری‌ها بسته سفید رنگی را به آقای عرفانی می‌دهد و صاحب مغازه آن را بین لباس‌ها با دقت و وسواس خاصی پنهان می‌کند. این کار چند بار در حضور او تکرار شد. بالاخره محمود آقا دل به در باز زد و رباره آن کاغذ‌ها از عرفانی چوباشد و جواب شنید که «این‌ها اعلامیه امام است». این فعال انقلابی در ادامه توضیح می‌دهد: اعلامیه رایواسکی در پستوی مغازه دیدم. فقط یادم است که نوشته بود ملت ایران به پا خیزید. پیروزی نزدیک است و عکس امام خمینی^(ع) در گوشه‌ای از اعلامیه چاپ شده بود. بعد هم آقای عرفانی گفت چون می‌دانم پسر قابل اعتمادی هستی، می‌توانی نوارهای کاست سخنرانی امام^(ع) را گوش بدهی، اما گفتم امکان گوش کردنش را در خانه ندارم. به همین دلیل قرار شد آقای عرفانی گوش بدهد و برایم نقل کند.



جوراب سه رنگ عباس

محمود سال ۶۰ به لشکر ۵ نصر در اهواز اعزام شد اما به دلیل سن کم، او و دوستانش به عنوان دژبان پشت خط مقدم مستقر شدند. بعد از یک ماه و تمام شدن عملیات فتح المبین به مشهد برگشت.

دومین بار حضورش در جبهه به تابستان سال ۱۳۶۱ برمی گردد. این بار به ایلام می رود و در پادگان ظفر به عنوان دژبان خدمت می کند.

سومین باردی ماه سال ۶۲ به جبهه می رود. این بار با آموزش های کار با سلاح های سنگینی که می گذراند به تیپ ۱۸ جواد الائمه^(ع)، جایی که فرماندهش شهید برونسی بود، اعزام می شود. محمود آقا به همراه دوستش، عباس چابک، به این عملیات می رود، اما او تنها برمی گردد؛ «عملیات خیبر بود. از دو ستم، عباس، خدا حافظی کردم. او به همراه سایر رزمندگان رفت. ما هم از سوی دیگر پیشروی کردیم. در نهایت فرمانده دستور عقب نشینی داد. وقتی برگشتیم، یکی از دوستان مشترکمان گفت تصور می کند عباس را دیده که شهید شده است. هنگامی که برگشتیم، مادر عباس به سراغم آمد و خبری از پسرش می خواست. گفتم بی اطلاعم.» پانزده سال بعد، مادر عباس به سراغ محمود رفت تا پیکر عباس را شناسایی کند. در دلش شوری به پا شده بود. بعد از پانزده سال، چطور عباس را تشخیص بدهد. هنگامی که به معراج شهدا رفت، به دنبال نشانه ای می گشت. از روی لباس ها سعی می کرد دوستش را بشناسد. خودش بود.

محمود آقا شانه هایش می لرزد و اشک امانش نمی دهد. می گوید: آخرین باری که باهم رفتیم ایلام، عباس یک جفت جوراب ورزشی ساق بلند با پرچم کشورمان خرید. گفت وقتی برگردد، می خواهد فوتبال را ادامه بدهد. از همان جوراب ها او را شناختم. خودش بود.

گفتم من هنوز زنده ام

نظام دوست سال ۱۳۶۳ وقتی هفده سال داشت، ازدواج کرد. محمود آقا با بخند تعریف می کند: مادرم تصور می کرد اگر ازدواج کنم، دیگر به جبهه نمی روم. اما آن قدر ذوق و شوق رفتن داشتم که با همسرم صحبت کردم. او هم گفت خدا پشت و پناهد.

سال ۱۳۶۴ برای خدمت سربازی به خوزستان اعزام شد و در عملیات های کربلای ۵ و ۴ و فاو شرکت کرد.

روزی که مجروح شد، عملیاتی در کار نبود. او به اتفاق چند رزمنده دیگر برای آوردن غذا به پشت خط رفته بودند. از دور هواپیماهای جنگی را دیده و به راننده هم اعلام کرده بود. در یک لحظه، هواپیماهای دشمن بالای سرشان آمدند و محشری به پا شد. از شدت موج انفجار به بیرون از ماشین پرت شد. نیروهای خودی که آتش گرفتن ماشینشان را دیدند، به سراغشان آمدند. آقا محمود تعریف می کند: تصور می کردم حالم خوب است، اما رزمنده ای که کنارم بود، گفت پایت ترکش خورده است.

او با آمبولانس به بیمارستان صحرایی و سپس به اهواز و بعد از چهارده روز به مشهد اعزام شد. هیچ کدام از رزمندگانی که با او بودند، متوجه نشدند که او به پشت خط و سپس مشهد اعزام شده است. به همین دلیل تصور می کردند در انفجار مجروح شده است.

آقا محمود وقتی به خانه می رسد، همسر و پدر و مادرش از دیدنش خوشحال می شوند. در عین حال دیدن عصای زیر بغلش و جراحت پایش آن ها را نگران می کند. فردا آن روز اتفاق جالبی برایش می افتد.

این جانباز هشت سال دفاع مقدس می گوید: فردای آن روزی که به خانه رسیدم، ساعت های ۸ یا ۸:۳۰ صبح بود که در خانه مان را زدند. با همان عصای زیر بغل رفتم دم در. دو خانم پشت در بودند و کمی آن طرف تر ماشین بنیاد شهید را دیدم. آن ها از حالم پرسیدند. گفتم کسالت دارم و نگفتم مجروح شده ام. پرسیدند از اعضای خانواده کسی به جبهه می رود. بدون اینکه خودم را معرفی کنم، گفتم بله. گفتند آمده ایم خبر شهادتت را به مادر و همسرش بدهیم. گفتم آن فرد خودم هستم و برایشان تعریف کردم که مجروح شده ام. آن ها به یکدیگر نگاه کردند و رفتند سراغ مردی که در ماشین بود. آن آقا آمد و بغلم کرد و روبرو می کردیم. گفت «این بهترین خبری بود که در این مدت شنیده ام. خوشحالیم که سلامت هستید.» با آنکه هشت سال دفاع مقدس تمام شده، محمود آقا، سلاحش را بر زمین نگذاشته است و در این سال ها در محله خودش سعی کرده در سنگر بسیج به خدمت ادامه دهد.



شاهد یورش به بیمارستان امام رضا^(ع)

فعالیت های محمود و دوستانش ادامه داشت. آن قدر درگیر کارهای سیاسی شده بودند که تصمیم گرفتند به مدرسه نروند. او می گوید: می ترسیدیم در مدرسه دستگیر شویم. بدون اطلاع به پدر و مادرم به اتفاق دوستانم در خانه آیت... شیرازی ماندیم. صبح به راهپیمایی می رفتیم و شب دعا و قرآن می خواندیم. در ماجرای بیمارستان امام رضا^(ع) وقتی ما موران به سمت مردم یورش بردند، به سمت بیمارستان رفتیم. در یک لحظه محشری به پا شد. صدای تیراندازی از بخش اطفال آمد و یک نفر را دیدم که کودکی مجروح را روی دست گرفته است و می دود. صحنه های دلخراش زیادی در آن روز دیدم که نمی توانم آن ها را فراموش کنم. آیت... شیرازی به بچه های می گوید «نترسید و به خانه هایتان بروید و تا انقلاب پیروز نشده به مدرسه نروید.» محمود آقا که به خانه می رسد، متوجه می شود پدر و مادرش همه جا را دنبالش گشته اند و مادرش، تنها مرغ خانه را برای سالم برگشتنش نذر کرده است.

در انتظار امام در بولوار فرودگاه

۱۲ بهمن محمود و دوستانش که شنیده بودند امام^(ع) با هواپیما به ایران می آید، دسته جمعی به بولوار فرودگاه می روند اما متوجه می شوند منظور فرودگاه تهران بوده است، نه مشهد. هنگامی که به خانه برمی گردند، یکی از همسایه ها که تلویزیون داشته است، به آن ها می گوید که به خانه اش بروند تا شاهد این لحظه تاریخی باشند.

محمود آقا می گوید: هنگامی که امام^(ع) از پله های هواپیما پایین آمدند، برای اولین بار تصویر ایشان را دیدم. هر روز به خانه همسایه می رفتیم و سخنرانی های امام^(ع) را از تلویزیون نگاه می کردیم.

زمان جنگ تحمیلی محمود چهارده ساله بود. او تصمیم گرفت درس را رها کند و به جبهه برود. سه بار برای اعزام به پادگان بسیج انتهای خیابان نخریسی رفت، اما هر بار به خاطر سن کم پذیرش نشد؛ «بار آخر خیلی ناامید و ناراحت بودم. یکی از بچه های توی صف، من را کنار کشید و یادم داد چطور شناسنامه ام را دست کاری کنم. با تیغ سال تولدم را از ۴۶ به ۴۴ تغییر دادم. رضایت نامه را هم به مادرم دادم که امضا کند. او یک بند اشک می ریخت. سعی کردم آرامش کنم. گفتم همه بچه های محله به جبهه رفته اند. مادرم حاضر نشد برگه را امضا کند. به ناچار خودم زیرش را انگشت زدم و با رضایت نامه و شناسنامه دست کاری شده به پادگان رفتم.» مسئول پذیرش نگاه می به شناسنامه و نگاهی به اثر انگشت انداخت. به محمود فهماند که این اثر انگشت یک زن نیست. اما در نهایت با التماس و خواهش، او را اعزام کردند.



محله شهید بهشتی برای بابک گوهرزاده هنوز رنگ و بوی دهه ۶۰ را دارد

خانه مان زمین فوتبال بود



ایستگاه
اول

نجمه موسوی زاده در دهه ۶۰ در کوچه پس کوچه های محله شهید بهشتی قد کشیده است: محله ای که هنوز هم پرايش بوی گذشته می دهد. جالب ترین نکته برای بابک گوهرزاده، این است که با وجود گذشت سال ها، بافت محله تقریباً دست نخورده باقی مانده است؛ خیابان ها همان رنگ و بوی چهل سال قبل را دارند و بسیاری از ساکنان و کسبه، اگر هنوز در قید حیات باشند، همچنان در همان خانه ها و مغازه ها زندگی و کار می کنند. اومی گوید محله شهید بهشتی بافتی عمدتاً مسکونی دارد و مغازه های آن تنها در حد تأمین نیازهای روزمره اهالی فعال هستند. همین اصالت و سادگی، محله را برای گوهرزاده زنده نگه داشته است؛ تا جایی که حتی پس از ازدواج نیز حاضر نشده است محل زندگی اش را تغییر دهد.

ایستگاه
دوم

یادم است چهارده ساله بودم که زمین خوردم و دستم شکست. فکر نمی کردم جدی باشد؛ بنا بر این بدون اینکه به خانواده بگویم، به درمانگاه حیان بین میدان شهید کوشه ای و خیابان امیرکبیر آمدم تا دستم را پانسمان کنند. ولی آن ها با پدرم تماس گرفتند و گفتند باید مرا به بیمارستان امام رضا (ع) ببرند تا دستم گچ گرفته شود.

ایستگاه
چهارم

در بچگی به دبستان همت روبه روی کوچه شهید نامجو ۹ می رفتم؛ الان اثری از مدرسه نیست و تبدیل به پژوهش سرای فرهنگ و هنر و ادب پارسی شده است. آن موقع پلیس مدرسه بودم و قبل از اینکه زنگ آخر بخورد، پرچمی را در خیابان می گذاشتیم تا ماشین ها آهسته حرکت کنند و بچه ها بتوانند از خیابان رد شوند.

ایستگاه
سوم

ایستگاه
پنجم

زنگ های ورزش، ما را به مجموعه ورزشی شهید دکتر بهشتی در حاشیه بولوار شهیدان خلیلی می آوردند. تنها فرقی که با آن موقع دارد، این است که زمین چمن طبیعی، حالا مصنوعی شده است.

در انتهای خیابان دکتر بهشتی، مقابل دبیرستان شهید عبدا... نژاد کنونی، شیب زمین آن قدر زیاد بود که با بچه های محله برای دو چرخه سواری به این مکان می آمدم. دو چرخه سواری روی شیب زمین برایمان شبیه پارکور بود و هیجان زیادی داشت. آن قدر کیف می داد که گاهی مسابقه هم بین خودمان برگزار می کردیم.

حسین محمدی، مغازه تعمیر قطعات خودرو در حاشیه خیابان امیرکبیر دارد. یادم است اولین ماشینی که خریدم رنو بود و هر وقت ماشین را برای تعمیر می آوردم، حسین آقا علاوه بر اینکه تعمیرش می کرد، آموزش هم می داد. به همین دلیل گاهی خودم آچار برمی داشتم و ماشین را تعمیر می کردم.

عکس: نجمه موسوی زاده/شهرآرامش

خانه پدری ام روبه روی کوچه امیرکبیر ۲۵ بود و چون حیاط بزرگی داشت، بیشتر اوقات بچه ها به خانه ما می آمدند تا فوتبال بازی کنیم. با وجود سروصدای زیاد مان پدر و مادرم مخالفتی با این موضوع نداشتند.





بانوی خیر محله بهشتی یک مادر را از تصمیم نادرستش منصرف کرد

به استقبال یک تولد



صندوق
خاطرات

تصور کرده بود که شاید ما را برای سقط کردن جنین پیش پایش بگذاریم. در صورتی که من با او صحبت کردم تا از این کار منصرف شود. به او گفتم که در طول بارداری و خردسالی بچه اش کمک حال او هستیم.

● زنجیره حمایتی

زهرخانم با کمک چند خیر ماه اول هزینه های دکتر، داروهای تقویتی و خوراک او را تقبل کردند؛ «از طریق یکی از دوستان با مرکز خیریه ای آشنا شدیم که کارشان حمایت از مادران باردار قشر ضعیف بود. خودم به مرکز رفتم و شرایط این خانم را توضیح دادم. آن ها هم مخارج مادر را تا موقع وضع حمل و شش ماهگی نوزاد تقبل کردند.»

چند ماه بعد، آن زن، فرزند خود را به دنیا آورد. زهرخانم دست به کار شد و با کمک خیران و وسایل نوزاد و لباس برای او جمع آوری کرد؛ همچنین اسمش را جزو افرادی که بسته معیشتی دریافت می کنند، قرار داد.

او می گوید: الان آن بچه نزدیک به دو سال دارد و گاهی مادرش او را از راه دور به مسجد می آورد تا من ببینمش. توانسته ایم او را راهنمایی کنیم تا با انجام کار در خانه، بخشی از هزینه های اموراتش را در بیاورد. امروز مادر خوشحال است که توانسته فرزندش را نگه دارد. او هر بار که کودکش را در آغوش می گیرد، به خاطر بودنش، خدا را شکر می کند.

زهرخانم توضیح می دهد: خانمی که او معرفی می کرد، وضعیت مالی مناسبی نداشت، همسرش معتاد بود و در حاشیه شهر زندگی می کرد. به صورت ناخواسته باردار شده بود و به دلیل اینکه دو فرزند کوچک دیگر داشت و همسرش هزینه های زندگی را نمی داد، به دنبال دکتر یا مامایی می گشت تا جنین خود را سقط کند.

زن نیازمند از طریق دوستانش دنبال ماما می گشت و آن را با یک نفر در محله خودش مطرح کرد. این موضوع بین چند نفر دیگر چرخیده بود تا به گوش زهرخانم رسیده بود.

موسوی با شنیدن این حرف گفت از آن خانم باردار دعوت کنند تا به مسجد بیاید و با او حرف بزند. خودش توضیح می دهد: او

نجمه موسوی زاده اسال هاست کمر همت بسته تا به هر روشی که از دستش ساخته است، قدمی برای نیازمندان بردارد. زهر موسوی در محله شهید بهشتی با کارهای خیرش شناخته می شود؛ بانویی که با راه اندازی صندوق قرض الحسنه، دایر کردن بازارچه کارآفرینی، تهیه بسته های معیشتی و کمک به جهیزیه در محله سرشناس است.

زهرخانم آنقدری آشناست که حتی از محلات دیگر سراغش را می گیرند و از او کمک می خواهند.

او معتقد است هر کسی باید در حد توانش هوای دیگران را داشته باشد. او هم در تلاش است تا قدمی در راه افرادی که نیاز به کمک دارند بردارد.

بین همه این کارهایش خاطره ای دارد که هیچ وقت از یادش نمی رود. وقتی که از مرگ یک انسان جلوگیری کرد.

● خبری که دست به دست شد

دو سال و نیم پیش، برای اقامه نماز جماعت به مسجد پنج تن^(۱) رفته بود. بعد از پایان نماز، همان طور که با چند نفر از همسایه ها در حال خوش و بش بود، یکی از آن ها زهرخانم را کنار کشید تا خصوصی با او حرف بزند. او می گوید: با این خانم همسایه برای تهیه بسته معیشتی، کمک هزینه های درمان و تحصیل همکاری می کردیم، اما این بار موضوع متفاوت بود. او می خواست خانم بارداری را از تصمیم به سقط جنین منصرف کنیم.



فوتبالیست موفق محله کوشش
مهارت ورزشی اش را خرج محله کرده است

مربی نوجوان پایگاه



امید محله

بازی های فرش آرا دیده ام. خیلی دوست دارم یک روز در کنارش بازی کنم.

● چند وقت است که مربی شده ای؟

از یک سال قبل، مربی بچه های پایگاه همان هستم. فرمانده پایگاه همان که برای دیدن بازی هایم آمده بود، به من پیشنهاد کرد به عنوان مربی بچه ها را آموزش بدهم. راستش از مربی بودن لذت می برم. به خصوص هنگامی که شوق بچه ها را می بینم، به کارم امیدوار می شوم. به همین دلیل تصمیم گرفته ام در کنار درسم برای گرفتن مدرک مربیگری اقدام کنم.

● در کوچه تان هم فوتبال بازی می کنی؟

بازی، چه بایچه هایی که مربی شان هستم چه بایچه های محله مان، همیشه مراسم ذوق می آورد. به نظرم غرور برای یک ورزشکار در هر رده ای که باشد، یک آفت محسوب می شود.

● ورزش چه تأثیری روی تان داشته است؟

سبب شده است فردی منظم تر شوم. به خاطر اینکه هم به تمرین برسم و هم به درسم، برنامه ریزی می کنم و این نظم را مدیون ورزش هستم. درس بزرگی که فوتبال به من داده این است که در جامعه ورزشی باید با اخلاق باشم؛ زیرا اخلاق و ورزش رابطه مستقیمی با هم دارند.



نتایج مشخص نشده است.

● از خاطرات ورزشی ات بگو.

به همراه تیم مدرسه مان در مسابقات فوتبال نوجوانان برتر سال ۱۴۰۲ شرکت کردیم. تیم بازیکن شاخصی نداشت. اما بچه ها با جدیت و غیرت بازی کردند و توانستیم مقام دوم را در ناحیه ۲ آموزش و پرورش به دست بیاوریم. این برد برایم خیلی شیرین بود.

● الگویت در فوتبال چه کسی است؟

سبک بازی های حسین طیبی، فوتبالیست شهرمان، را خیلی دوست دارم. به عشق دیدنش به سالن می روم. تنها یک بار این ورزشکار را در

سمیرا منشادی | ابوالفضل نورآبادی هفده ساله، فوتبالیست و ورزشکار خوش آتیه ای است که از دو سال قبل به طور حرفه ای، فوتبال را شروع کرده است. دو دوره در سوپر لیگ مشهد و سوپر لیگ استان بازی کرده و در کنار تیمش مقام دوم را به دست آورده است. این روزها علاوه بر بازی فوتبال، برای نونهالان محله کوشش، لباس مربیگری پوشیده است و به آن ها آموزش می دهد. این بسیجی فعال محله معتقد است غرور، آفت یک ورزشکار است و باید همیشه افتادگی داشته باشد تا بتواند درس های جدیدی یاد بگیرد.

● از چه زمان به فوتبال علاقه مند شدی؟

دایی هایم فوتبال بازی می کنند. هنگامی که آن ها در سالن بازی می کردند یا به مسابقه های جام رمضان و دهه فجر می رفتند، برای دیدن مسابقه ها و بازی هایشان به سالن می رفتم. سرعت و هیجانی که در بازی ها بود، مرا علاقه مند کرد.

● در مدرسه هم فوتبال بازی می کردی؟

چه در مدرسه و چه در خانه دائم توپ جلو پایم بود و تمرین می کردم. کلاس ششم همراه تیم مدرسه به مسابقه ها رفتم. آنجا بود که استعدادم را نشان دادم. بعد از آن، پدرم من را در کلاس های فوتبال ثبت نام کرد.

● چند سال است که به طور حرفه ای ورزش می کنی؟

دو سال قبل، برای تیم آرمان تست دادم و قبول شدم. همراه این تیم سال ۱۴۰۳ در سوپر لیگ مشهد شرکت کردم و مقام دوم را به دست آوردم. در حال حاضر هم در سوپر لیگ استان در رده سنی کمتر از نوزده سال مشغول مسابقه هستیم و هنوز



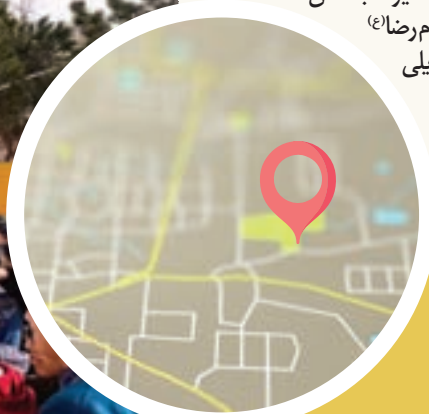
هر هفته در جلسه حلقه صالحین پایگاه بسیج شهید بهشتی مسجد حضرت ابوالفضل(ع) شرکت می‌کنم. این بار موضوع جلسه مهدویت و ظهور امام زمان(عج) بود. خیلی از شرکت‌کنندگان سؤالات متعددی داشتند که به آن پاسخ داده شد.

تصویر و متن از قاسم غفرانی، محله شهید بهشتی



هفته گذشته، سه سارق حرفه‌ای توسط دایره تجسس کلانتری فیاض بخش در محدوده بیمارستان امام رضا(ع) دستگیر شدند. با دستگیری این سارقان، وسایلی مانند کیف، موبایل و قطعات خودرو کشف شد.

تصویر و متن از سروان ساناز افسردگان، محله امام خمینی(ه)



محله به روایت شما

برای دانش آموزان مدرسه بهارستان، جشن نیمه شعبان برگزار کردیم. اولیای دانش آموزان و کادر مدرسه، هزینه‌های کیک ۶ متری را تأمین کردند و بچه‌ها حسابی از دیدنش خوشحال شدند.

تصویر و متن از سمیه حسنی، محله بهارستان



در محله عسکریه امکانات ورزشی خیلی کم است اما با افتتاح زمین ورزشی روباز، بچه‌های این محله سر ذوق آمده‌اند. از هفته پیش هم کلاسی‌های پسران هر روز عصر به دنبالش می‌آیند و در این زمین فوتبال بازی می‌کنند. خاطر جمع است وقت این بچه‌ها در کوچه‌ها تلف نمی‌شود و نگران عبور ماشین از میان بازی گل‌کوچکشان هم نیستیم.

تصویر و متن از اعظم توکلی، محله عسکریه



جلسه هفتگی قرآن برای من و امیرعباس فرصت خوبی است. هر دو نفرمان در قرائت قرآن مشکل داریم. وقتی خبردار شدیم مسجد محله ما با تدریس حجت الاسلام والمسلمین عرفانیان در مسجد حضرت محمد(ص) آموزش قرآن خوانی برگزار می‌کند. در آن شرکت کردیم.

تصویر و متن از مهرداد شایسته، محله امام رضا(ع)